

## نقش سیاست موازنه و نیروی سوم در تاریخ ایران (عصر قاجار به و پهلوی)

دکتر سعید جهانگیری saeedjahangiri61@yahoo.com

دکتری، گروه علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مریم خالقی نژاد [Khaleghinezhad.m@gmail.com](mailto:Khaleghinezhad.m@gmail.com)

دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۰۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۵ شماره ۵۶ - صفحه ۲۷۵-۲۵۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۱

### چکیده

در ایران زمان قاجار و پهلوی هم بی‌تردید یکی از کلمات کلیدی برای فهم سیاست خارجی آنها مفهوم به «نیروی سوم» می‌باشد. و هدف اصلی ما در این نوشتار به بررسی نقش نیروی سوم در راهبرد سیاست خارجی ایران در دو دوره قاجار و پهلوی پرداخته شده است. زمان قاجار و پهلوی در عرصه داخلی و خارجی دو عامل ساختار و کارگزار دچار تحولاتی اساسی شدند و تاثیر پذیری دوسویه ساختار و کارگزار در ساختار نظام بین الملل باعث شد که ایران با تنش ها و چالش هایی روبرو شود و در ایران به طور مداوم، همیشه باعث نیاز به نیروی سوم در عرصه بین المللی و حتی داخلی در دوران قاجار و پهلوی گردیده است. از این رو مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی می‌کوشد به این سوال پاسخ دهند که چرا سیاست خارجی ایران در دو مقطع قاجار و پهلوی به سمت نیروی سوم گرایش داشته است؟ در پاسخ به سوال مذکور این فرضیه ارایه شده است: از دیدگاه مقامات ایران در دوره های قاجار و پهلوی، نیروی سوم می‌توانست یک نقش موازنه دهنده را در سیاست خارجی ایران و تعدیل تهدیدات روس و انگلیس ایفا کند. در این تحقیق تلاش شده است بر اساس نظریه موازنه تهدید، نقش نیروی سوم در سیاست خارجی ایران، مورد بررسی قرار گیرد.

**کلمات کلیدی:** نیروی سوم، موازنه تهدید، قاجار، پهلوی، المان

۱- مقدمه

اهمیت روابط خارجی و نقش تعیین کننده گي سياست خارجي در حفظ امنيت و بقاي کشورها در گزينش طرف هاي مقابل به صورت مساله مهمي در عرصه روابط بين الملل نمايان گرديده است. در طول ساليان دراز ايران با توجه به موقعيت ژئواستراتژيک و قرار گرفتن در همسايگي کشورهای مختلف مانند هندوستان و يا قرار گرفتن در مسير آب راه هاي مهم باعث گرديد تا به صحنه رقابت قدرت هاي استعماري مبدل شود. رقابت قدرت هاي استعماري در منطقه، ضعف کشورهای منطقه و در نتيجه يک قرن رقابت روس و انگليس در ايران باعث تاثير عميقي در سياست خارجي ايران شد. ايران در طول دوره هاي مختلف قاجار و پهلوي دغدغه نفوذ دو دولت روس انگليس را همواره داشته است. دولتمردان و نخبگان سياسي ايراني براي کاهش فشار قدرت هاي رقيب استعماري و حل بحران هاي داخلي اعم از بحران هاي مالي و اقتصادي در پي برقراري رابطه با يک نيروي سوم بودند. همچنين عدم درک نخبگان سياسي از سياست در عرصه بين الملل باعث شد تا قبل از انقلاب اسلامي ايران همواره به فکر تكيه بر يک نيروي سوم باشد و به چشم يک سوپاپ اطميناني براي مقابله با موارد نام برده به آن بنگرند.

نيروي سوم در سياست خارجي به نيرو و قدرتي اشاره دارد که وقتی يک سرزمين از سوي دو قدرت تحت تاثير قرار مي گيرد و سياست خارجي کشور را تحت تاثير خود قرار مي دهند ولي آن کشور در پي ارتباط با نيروي ديگري است تا در حين مقابله با دو قدرت خارجي به تحصيل منافع خود پردازد و منافع و سياست خارجي خود را در ارتباط با اين نيروي جديد تعريف مي کند. اين واقعييت در عصر قاجار و پهلوي به طور بارزي در عرصه سياست خارجي ايران نمايان است که هم از نظر جغرافيايي ايران و هم از نظر شرايط و اقتضائات خاص رقابتهای استعماري آن زمان، حضور نيروي سوم اهميت

دو چندان‌ی یافت به نحوی که نوع مواجهه با قدرت-های آن زمان و گزینش طرف‌های مقابل را تحت تاثیر قرار داد. بر اساس همین اهمیت در این پژوهش به بررسی جریان نیروی سوم در طول سه دوره مختلف پرداخته شد و سوال اصلی مقاله در خصوص چگونگی حضور و اتخاذ نیروی سوم در ایران است که در پاسخ یافته-های مقاله با استفاده از مولفه-های نظری موازنه تهدید که مدعی بر گرایش به اتحاد بر اساس تهدید مشترک می-باشد بر این محور استوار است که در دوره-های قاجار و پهلوی ایران برای مقابله با نفوذ روس و انگلیس متکی به سه نیروی مختلف فرانسه، آلمان و امریکا به عنوان نیروی سوم بوده است که حضور استعمارگران به منزله تهدید مشترک در این نوشتار تلقی شده، چه بسا زمانیکه نیروی سوم به دو کشور استعمارگر نزدیک می-شده و منافع خود را در برخی زمان-ها در همسویی با آنها می دید از اتحاد با ایران خارج و به تعهدات خود پایبند نبود.

در ادامه ابتدا به چارچوب نظری موازنه تهدید پرداخته شد و سپس حضور نیروی سوم در سه دوره مختلف قاجار و پهلوی اول و دوم مورد بررسی قرار می گیرد.

### ۲- پیشینه پژوهش

آثار موجود در مورد نیروی سوم و روابط خارجی ایران با نگاهی تاریخی‌گرایانه به قلم کشیده شده است و هرکدام دوره زمانی خاص و یا کشوری خاص را بررسی کرده-اند بر همین اساس مقطعی بودن و محدود بودن زمان-ها و یا مختص بودن به یک کشور در بررسی نیروی سوم نگارندگان را به بررسی تحلیلی و جامعی در سه دوره مهم و کشورهای نیروی سوم در این سه دوره به طور کامل ترقیب کرد تا نیروی سوم را در سیاست خارجی ایران در دوره-های مهم قاجار و پهلوی اول و دوم مورد تحلیل قرار دهند.

در مقاله ۶۱ با عنوان نیروی سوم و روابط خارجی ایران در سال ۶۰-۱۳۴۲ که توسط فروغ فرخ پی (برگرفته از پایاننامه دانشگاه الزهرا) به چاپ رسیده است نویسنده صرفاً به سال ۶۰های نام برده پرداخته است و تحلیل آن بر کشور امریکا متمرکز است.

ایرج رنجبر و محمد فرهادی نیز در مقاله خود با عنوان بررسی رویکرد نیروی سوم در دوره زمانی ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ که در رهیافت ۶۰های سیاسی بین المللی به چاپ رسیده است صرفاً به دوره زمانی نام برده پرداخته است.

همچنین در کتب و آثار مختلف دیگر اگرچه به بررسی نیروی سوم پرداخته اند ولی یا به کشوری خاص و یا به دوره زمانی خاصی بسنده نموده، این در حالیست که در نوشتار پیشرو سه دوره تاریخی مهم و سرنوشت ساز و همچنین کشورهای مهم در جایگاه نیروی سوم در این سه دوره مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته شد.

### ۳- اهمیت تحقیق

اهمیت روابط خارجی نقشی تعیین کننده در سیاست خارجی کشورها و بقای آنها دارد. چگونگی برقراری این روابط و اتخاذ طرف ۶۰های مقابل و متحد شدن با آنها امری مهم قلمداد شده است.

استراتژی نیروی سوم در سه دوره قاجار و شاهان پهلوی از مهمترین اصول و تاکتیک سیاست خارجی ایران می باشد که دارای اهمیت فراوانی در تاریخ سیاست خارجی ایران برای ارتباط در عرصه بین المللی است. از آنجاییکه ایران همیشه در این دوره ۶۰ها مورد تاخت و تاز استعمارگران بوده است و دو قدرت روس و انگلیس اجازه باز شدن پای هیچ قدرت سومی را در این منطقه سرنوشت ساز نمی دادند. در داخل ایران نیز امید به تکیه بر یک قدرت سوم و نیروی سوم حاکم بود تا به مقابله با استعمارگران پردازند که آثار وخیمی را در سرنوشت ملت ایران بر جای گذاشت. اهمیت این موضوع نیز در این

امر نهفته است که در این سه دوره نام برده اتکای ایران به نیروی سوم برای برون رفت از مشکلات و یوق استعمارگران روس و انگلیس همچنان به صورت متوالی ادامه داشته است در حالیکه پادشاهان ایران در هر مرحله با ناکامی از سوی نیروی سوم مواجه بوده‌اند اما این امر به عنوان سلف پیشینیان همچنان ادامه داشته است. بر همین اساس دغدغه اصلی مقاله بر بررسی و تحلیل نیروی سوم در این سه دوره می باشد.

### ۴- چارچوب نظری : موازنه تهدید

اصولا نظریه رئالیسم به عنوان پارادایم اصلی در عرصه روابط بین الملل قدرت را محور اصلی قرار می‌دهد و موازنه قدرت را یکی از روش‌های حفظ صلح بین‌الملل می‌داند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۰۳-۱۰۱). اما پایان جنگ سرد ناکامی نظریه موازنه قوا را آشکار ساخت. عدم تحقق فرضیه موازنه قوا علیه ایالات متحده پس از جنگ سرد، یکی از متفکران نظریه نئورئالیسم که بعدها به نئورئالیسم واقع‌گرا معروف شد به نام استفن والت را به سوی جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از موازنه قدرت به موازنه تهدید سوق داد. با توجه به این کاستی‌ها استفن والت معتقد است نظریه وی با عنوان موازنه تهدید تبیین بهتری را از عرصه نظام بین‌المللی ارائه می‌دهد.

. او معتقد است که غیرعادی بودن عدم موازنه دولت‌ها در برابر آمریکا هنگامی که تمرکز را نه بر قدرت بلکه بر تهدید بگذاریم از بین می‌رود. بنابراین به اعتقاد وی قدرت تا در مقابل افزایش قدرت سایرین دست به توازن نمی‌زنند، در مقابل آن چه باعث می‌شود که کشورها به توازن روی آورند، میزان تهدیدی است که درک می‌کنند (دوئرتی، فالترگراف ۱۳۸۸: ۱۴۴). از نظر والت دولت‌ها در مقابل درک تهدید دو نوع سیاست را در پیش می‌گیرند، اول آن که کشور یا کشورهایی که مورد تهدید واقع شده‌اند به خاطر وجود تهدید و بر اساس اصل توازن تهدید به توازن دست می‌زنند و یا اینکه کشور با کشورهای

مورد تهدید سیاست همراهی را در پیش می‌گیرند، یعنی به منظور حفظ بقا و تأمین امنیت خود با طرف تهدیدکننده متحد می‌شوند. در رابطه با حالت نخست والت معتقد است در شکل‌گیری یا عدم موازنه در برابر قدرت یا قدرت‌های برتر، علاوه بر متغیر قدرت (توانایی)، سه متغیر دیگر نیز تأثیرگذار هستند. او استدلال می‌کند ائتلاف‌های توازن دهنده در قبال تهدید شکل می‌گیرند؛ تهدیداتی که می‌توانند از قدرت، مجاورت، قابلیت تهاجمی و نیت تهاجمی نشأت بگیرند. موارد یاد شده به مثابه متغیرهای مستقلی انگاشته می‌شوند که تغییر در هر یک، دیگر دولت‌ها را به احتمال فراوان به احساس تهدید و اتخاذ اقدامات موازنه‌ای می‌کشاند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۱).

آن چه در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت است برداشت آن‌ها از یکدیگر به عنوان تهدید است نه صرف میزان قدرت هر یک از آن‌ها. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدیدی فوری نسبت به موجودیت یا منافع آن‌ها باشند. در برابر قدرت تهدیدگر اغلب سیاست موازنه در پیش گرفته می‌شود که به معنای اتحاد دولت‌ها در مقابل دولتی یا بازگیری است که آن‌ها را تهدید می‌کند. هرگاه دولت‌ها قوی‌تر باشند و یا احتمال جلب حمایت دیگر متحدان خود را بیشتر بدانند و هر قدر که دولت مقابل تجاوزکارتر تلقی می‌شود، احتمال اینکه سیاست موازنه را در پیش گیرند بیشتر می‌شود (مشیر زاده، ۱۳۸۹: ۱۳۵). والت چهار متغیر جغرافیایی، توزیع امکانات، توانایی تهاجمی و درک نیت تجاوز را در تهدیدات خارجی مهم می‌داند (walt, 1985: 9) لذا با تأکید بر متغیر قدرت توضیح می‌دهد که دولت‌های قدرتمند در اساس برای دیگران تهدید محسوب می‌شوند؛ زیرا نمی‌توان تضمینی در برابر نحوه استفاده آن‌ها از قدرتشان داشت. به موازنه افزایش قدرت آن‌ها، دیگران در مورد احتمال سوءاستفاده از آن‌ها از قدرتشان نگران خواهد شد (walt, 1985: 9) بر این اساس والت، افزایش قدرت یک دولت برافزایش احساس تهدید از سوی دیگران و اتخاذ

اقدامات موازنه‌ای می‌داند ولی نه تنها عامل. دیگر متغیر مؤثر در ایجاد موازنه از دید والت متغیر مجاورت (موقعیت و نزدیکی جغرافیایی) می‌باشد. وی ظرفیت تهدیدزایی را با فاصله جغرافیایی در رابطه معکوس می‌داند. به گونه‌ای که دولت‌های مجاور قادر به ایجاد تهدیدات بزرگ‌تری هستند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۳). از نظر وی کشورها تهدید را هر اندازه که نزدیک‌تر باشد به شکل بیشتر و بهتری درک می‌کنند. به گونه‌ای که هر چه فاصله جغرافیایی دولت‌ها نزدیک‌تر باشد (در نتیجه ترس دولت‌ها نسبت به یکدیگر به واسطه همجواری) نسبت به هم تهدیدزاتر خواهند بود و احتمال اتخاذ اقدامات موازنه‌ای بازگیران بیشتر خواهد شد و هر چه فاصله آن‌ها از یکدیگر بیشتر باشد تهدیدزایی (و ترس) آن‌ها نسبت به یکدیگر کمتر خواهد بود و احتمال اتخاذ اقدامات موازنه‌ای با بازگیران کمتر خواهد شد.

متغیر سوم از دید والت قدرت تهاجمی دولت‌ها می‌باشد. بدین معنی که در صورت ثابت ماندن دیگر متغیرها، دستیابی دولت‌ها به توانایی نظامی ویژه یا توانایی سیاسی خاص، مانند ایدئولوژی یا گفتمان دامن‌گستر آن‌ها را تهدیدزاتر و ثبات سیاسی و انسجام سرزمینی دولت‌های قدرتمند دیگر را با مخاطره مواجه می‌کند، در نتیجه اگر دولتی با منابع مادی وسیع به چنین توانمندی‌های تهاجمی دست یابد، سایر دولت‌ها احتمالاً به موازنه روی خواهند آورد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۴). در رابطه با این متغیر باید گفت که بین قدرت تهاجمی و میزان تهدید ارتباط مستقیمی وجود دارد، یعنی هر اندازه میزان توانایی نظامی یک کشور بیشتر باشد میزان نگرانی و تهدید دیگر دولت‌ها نسبت به آن به همان میزان افزایش می‌یابد (Jervis, 2008:110-117). از نگاه والت چهارمین متغیر تأثیرگذار در ایجاد موازنه، نیت تهاجمی دولت می‌باشد. این متغیر مبین آن است که هر چه از نظر دیگران نیت تهاجمی قدرتی آشکارتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد که آن‌ها به موازنه روی آورند. منطق حاکم بر این رفتار نیز روشن است؛ زیرا متقاعد و

راضی ساختن دولت توسعه طلب مهاجم، دشوار و پرهزینه است و دیگران را به ائتلاف جهت متوقف کردن آن ناگزیر می‌کند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۵). بنابراین هر اندازه که نقش این متغیرها در رابطه با بازیگران نظام پررنگ‌تر باشد، یعنی با افزایش قدرت، نزدیکی جغرافیایی، قابلیت تهاجمی و نیت تهاجمی یک یا چند دولت، دیگر بازیگران احساس عدم امنیت بیشتری خواهند کرد و آن دولت یا دولت‌ها را تهدید قلمداد کرده و در نتیجه، احتمال ایجاد اتحاد (به واسطه تهدید ایجاد شده) بین بازیگران برای از بین بردن تهدید و برقراری توازن در برابر تهدیدات شکل گرفته بیشتر خواهد شد و هر اندازه که نقش این متغیرها کم‌رنگ‌تر باشد، یعنی با کاهش قدرت، قابلیت تهاجمی، نیت تهاجمی و نزدیکی جغرافیایی یک یا چند دولت، دیگر بازیگران احساس امنیت بیشتری کرده و در نتیجه احتمال ایجاد موازنه کمتر خواهد شد (Walt, 1985: 45)

در کل موازنه تهدید بر این مبنا قرار دارد که زمانی موازنه در دستور بازیگران قرار می‌گیرد که از سوی بازیگر مشخصی تهدیدی احساس شود. اما در این نظریه تهدید هم تعریف و اجزای مشخص خود را دارد. بر این اساس تهدید از قدرت ملی، مجاورت جغرافیایی، قدرت آفندی و نهایتاً نیت تجاوزکارانه تشکیل می‌شود (Walt, 1985: 9)

از نظر والت در صورت وجود این مولفه‌ها در یک بازیگر باید موازنه علیه او ساماندهی شود که مانع از نیت تجاوزکارانه گردد (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۴: ۳). نتیجه این موازنه می‌تواند به دو صورت حاصل شود: ۱- موازنه مثبت که مبتنی بر افزایش قدرت "خود" می‌شود ۲- موازنه منفی که باعث تضعیف "دیگر" می‌شود

والت در این نظریه تشکیل اتحاد را پاسخی به تهدیدات خارجی می‌داند نه صرفاً افزایش قدرت یک کشور دیگر و بر این باور است که تشکیل اتحادها در سطح بین‌المللی توازن تهدید است نه توازن قوا. دولت‌ها در واکنش به تهدیدات دست به



اتحاد با یکدیگر می‌زنند. لذا تهدیدات خارجی دلیل عمده‌ای برای شکلگیری اتحاد هستند (قوام و ایمانی، ۱۳۹۰: ۵۲). از نظر والت در شرایط مساوی دولت‌هایی که به هم نزدیکتر هستند خطرناک‌تر از آنهایی هستند که دورترند و دولت‌هایی که نیت تهاجمی دارند نسبت به دولت‌هایی که تنها حفظ وضع موجود را دنبال می‌کنند تهدید کننده‌تر هستند. وی علت اصلی اتحاد دولت‌ها را بر اساس نظریه موازنه تهدید می‌داند نه قدرت و دولت‌ها بیشتر به موازنه تمایل دارند تا دنباله روی از ایدئولوژی (حمیدی و قاسمی، ۱۳۹۴: ۶۳).

با توجه به تاکید این نظریه بر اتحاد بر مبنای تهدید مشترک در ادامه به بررسی نیروی سوم از این دیدگاه پرداخته می‌شود.

### ۵- نقش نیروی سوم در دوره قاجار

در دوران قاجار نفوذ بریتانیا در ایران رفته رفته گسترش یافت و ضعف درونی دودمان قاجار راه را بیش از پیش برای بریتانیا در ایران باز کرد. روسیه در شمال و انگلستان در جنوب به گونه غیر مستقیم ایران را اداره می‌کردند و منافع ایران را در راستای خواسته‌های استعماری خود پایمال می‌کردند. بسیاری از کارهای داخلی ایران با انگشت سفارتخانه‌های روس و بریتانیا جابجا می‌گشت. نفوذ این دو کشور در دربار قاجار به اندازه‌ای بود که شاهان قاجار اجازه نزدیک شدن به قدرت دیگری را نداشتند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۳۰۲). در این مقطع نگرانی شاهان قاجار از افزایش نفوذ این دو قدرت استعماری در خاک ایران بود که آنها را وادار می‌ساخت تا به دنبال یک قدرت سومی باشند و با اتحاد با آن به مقابله با تهدیدات این دو کشور بپردازند. فرانسه در این دوران یک دولت و قدرت نیک خواه و نوپا محسوب می‌شد و در قالب نیروی سوم در دوره قاجار در روابط خارجی ایران نمود پیدا کرد. فرانسه در دوران فتحعلی شاه قاجار قدرتی تجدید نظر طلب بود و بر آن بود تا با استفاده از ایران و عثمانی دو رقیب

خود را تضعیف کند و توازن قدرت موجود را در جهان به سود خود بر هم بزند. در این میان در ایران پس از آنکه شاه قاجار (فتحعلی شاه) پیشنهاد بریتانیا را مبنی بر اتحاد بر ضد روسیه نپذیرفت به سراغ فرانسه رفت. وی هیاتی را در سال ۱۸۰۷ با هدایایی به اروپا فرستاد. در آنجا پیمان مشهور فین کنشتاین را با ناپلئون بستند. بر اساس این پیمان قرار شد فرانسه علاوه بر به رسمیت شناختن استقلال ایران، گرجستان را از آن ایران بداند و خواستار خروج نیروهای روسی از خاک آنجا شود و همچنین به تجهیز منظم ارتش ایران بپردازد. در برابر آن نیز ایران پذیرفت که به رابطه خود با بریتانیا خاتمه دهد و در هنگام حمله فرانسه به هند اجازه عبور ارتش فرانسه را از خاک خود بدهد اما سرانجام ایران با پیمان شکنی فرانسه روبه رو شد و فرانسه پس از شکست سختی که به روسیه وارد کرد برای شکست بریتانیا با روس‌ها متحد شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۲۱۵-۲۱۰). این نوع عدم پایبندی مداوم کشورهای انگلیس و روسیه در مقابل ایران و عدم تعهد به عهدنامه‌های منعقد شده بیش از هر چیز دیگری پادشاهان قاجار را به فکر گرایش به نیروی سوم وای داشت تا با انتخاب کشور ثالثی بتوانند به عنوان ضربه گیر در مقابل سیاست‌های منفعت طلبانه دوکشور دیگر داشته باشند.

در دوره قاجار علاوه بر فرانسه آلمان نیز به عنوان یک نیروی سوم دیگر در روابط خارجی ایران مطرح است تا جاییکه آلمان به خصوص در زمان ناصرالدین شاه مشهورترین کشور اروپایی است که به عنوان نیروی سوم در روابط خارجی ایران شناخته شده است. پیشینه روابط ایران و آلمان به سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا برمی‌گردد که شاه و صدراعظم دوراندیش وی یعنی سپهسالار در سفر دوم خود به اروپا کوشیدند پای آلمان را به عنوان قدرت سوم و متوازن کننده در برابر روسیه و انگلیس به معادلات سیاسی ایران بکشانند. همزمان با جنبش مشروطه خواهی در ایران، آلمان تبدیل به رقیبی برای روسیه و بریتانیا شده بود و بر آن بود تا توازن موجود در نظام بین‌الملل را به سود

خود بر هم بزند و از راه‌های گوناگون قدرت‌های رقیب خود را تضعیف کند. آگاهی‌های المانی‌ها نیز از بیزاری ایرانیان از دو قدرت استعماری روس و بریتانیا باعث شد تا ایران مورد توجه المان قرار گیرد و آنان کشورشان را نیرویی خیرخواه و با صداقت در روابط خارجی در نظر ایرانیان جلوه دهند. دولتمردان ایرانی نیز با توجه به اینکه المان پیشینه استعماری نداشت و نیاز به یک نیروی سوم برای مقابله با تهدیدات داشت به خصوص از دید صنعتی و نظامی، چشم امید با المان دوختند (نوایی، ۱۳۷۵: ۴۸).

ملیون و ازادیکخواهان ایران هیچ وقت با نفوذ هیچوقت با نفوذ المانی‌ها در ایران با نفرت و بدبینی برخورد نکردند و این یک مورد استثنایی بود چرا که اولاً علت پیشرفت ژاپن را در الگو برداری از المان می‌دیدند و دوماً ایرانیان به خصوص ازادیکخواهان چنین رهبری را جست و جو می‌کردند که همانند ژاپن، جنبه الهی و معنوی آن مشوق پیشرفت و اصلاحات در کشور باشد. از انجاییکه ژاپن و تحولات آن همواره مد نظر اصلاح طلبان و ترقی خواهان قرار داشت از ژاپن و الگو برداری آن به مثابه یک الگو می‌اندیشیدند (اعتمادی، ۸۶-۸۷).

همکاری و میانجیگری دیپلماتیک المانی‌ها در درگیری‌های مرزهای ایرانی و عثمانی، تلاششان برای تاسیس بانک المانی در تهران و پیوستن راه آهن بغداد به تهران چهره‌ای محبوب از المان در میان دولتمردان ایرانی ساخته بود (پیرا، ۱۳۷۹: ۲۵۹). ظهور المان در عرصه سیاسی ایران، ناگهان در ده‌های سرد و تاریک ایرانیان امیدی تازه پدید آورد و مردم ایران نه به خاطر دوستی با المان بلکه به خاطر دشمنی با روس و بریتانیا با این کشور تازه وارد گرم گرفتند. اما سرانجام نیز در سال ۱۹۱۱ بار دیگران ایران با پیمان شکنی‌های نیروی سوم در خاک خود مواجه شدند. المان در کنفرانس پتسدام با روس‌ها هم پیمان شد در آن کنفرانس المان استقلال ایران را به رسمیت شناخت اما در خصوص موارد دیگر مانند راه آهن در پی تامین منافع روس بود و اولویت با منافع

روس‌ها بود. در پیمان سنت پترزبورگ که بر پایه توافق‌ها در کنفرانس پتسدام بسته شده بود المانی‌ها با به رسمیت شناختن شمال ایران به عنوان منطقه نفوذ روس تعهد کردند که بدون هماهنگی با روسیه هیچ اقدامی در خصوص راه آهن در ایران انجام ندهند و بدین صورت قرارداد ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلیس در خصوص ایران به رسمیت شناخته شد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۳-۱۴).

از دیگر عوامل که باعث گرایش بیشتر ایران به نیروی سوم شد شکست ایران در دو جنگ جهانی اول و دوم از روسیه و بسته شدن عهدنامه گلستان و ترکمنچای بود. در این هنگام دولت انگلستان که از یک طرف از فتوحات و پیشرفت ناپلئون در اروپا نگران شده بود و از سوی دیگر تعارضات روسیه در ایران و تهدیدات مرزهای هندوستان برایشان قابل تحمل نبود، لذا با انعقاد دو قرار داد جداگانه با ایران و روسیه، مقاصد دیپلماتیک خود را در آن دوره بحرانی بین دول اروپا به انجام رسانید (کاووسی عراقی، ۱۳۸۱: ۷۱).

عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای باعث از دست دادن هرات شد. با انعقاد عهدنامه‌های نام برده با شوروی نفوذ آن کشور در ایران افزایش یافت و این مساله باعث اهمیت منطقه افغانستان در معادلات سیاسی انگلستان گردید. معاهده پاریس در ۱۸۷۵ میلادی میان انگلستان و ایران منعقد شد که انگلیس با تصرف بخش‌هایی از جنوب ایران ناصر الدین شاه را مجبور به قبول پیمان پاریس کرد. بر طبق این پیمان ایران از ادعای خود بر هرات چشم پوشی کرد و هرات به افغانستان ملحق گردید. در این بحران روسیه حاضر به مقابله با انگلستان نبود و شاه قاجار تنها مانده بود و توان مقاومت در برابر انگلیسی‌ها را نداشت. اعاده حاکمیت ایران بر هرات برای دولت انگلستان قابل پذیرش نبود چرا که وجود روس در خاک ایران امکان دستیابی آنان را به بزرگترین مستعمره انگلستان یعنی هند فراهم می‌کرد (معاهده پاریس و جدایی افغانستان از ایران

، ۱۳۹۳: ۱-۳). پیمان پاریس نیز مانند معاهده‌های دیگر محدودیت ارضی ایران را افزایش داد و ضربه محکمی به استقلال کشور وارد ساخت بر همین اساس مساله هرات نیز خود عاملی در مقوم نمودن ایران برای تکیه بر نیروی سوم محسوب می‌شود. عهدنامه گلستان نیز اثرات فراوان خود را در ایران داشت که بر اساس این عهدنامه گرچه جنگهای ایران و روس پایان یافت اما قسمتهای مهمی از ایران مانند خانات قره باغ و گنجه، شیروان، دربند، بادکوبه و ... به روسیه تعلق گرفت و همچنین در خصوص شرایط کشتیرانی و بازرگانی حق داشتن نیروی دریایی در دریای خزر منحصرأ به روسیه واگذار شد (کاووسی عراقی، ۱۳۸۱: ۷۷). با این قراردادها بار دیگر تشویش در ایران دو چندان شد چرا که از سویی مردم به خصوص علما از اشغلا خاک ایران توسط روسها و شنکنجه و آزار مردم توسط روسها سخت به ستوه آمده بودند و از سویی هم انگلستان نگران قدرت یافتن و نفوذ روسها در داخل ایران با توجه به موقعیت استراتژیکش شده بودند.

### ۶- پهلوی اول و گرایش به نیروی سوم

ایران که در طول تاریخ خود با قدرت‌های استعماری مختلفی در حال بارزه بوده است در دوره‌های آخر سلطنت قاجار و پهلوی همواره دو قدرت استعماری روس و انگلیس بیش از هر قدرت دیگری در ایران مداخله و جنگ می‌کردند. با توجه به موقعیت خاص ایران چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر فرهنگی- اجتماعی طبیعی به نظر می‌رسد که در دوره پهلوی نیز این دو کشور بنابر منافع خود به تاخت و تاز در ایران ادامه داده و در پی مستعمره نمودن ایران باشند. بر همین اساس است که در دوره پهلوی نیز ما شاهد ادامه گرایش به نیروی سوم در سیاست خارجی برای مقابله با استعمارگران هستیم که در ادامه بیشتر به این امر پرداخته می‌شود.

رضا شاه نیز مانند دوره‌های قبلی به صورت آشکار و پنهان چشم امید در روابط خارجی را به سوی نیروی سومی دوخته بود تا در رویارویی با استعمارگران از آنها کمک بگیرد.

پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضا شاه اوضاع در داخل ایران و در عرصه بین المللی بسیار اشفته و دگرگون شده بود و در داخل نگرانی امنیتی بیش از هرچیز دیگری بود. مردم پس از سالها تحمل رنج و خودکامگی شاهان قاجار در پی حکومتی متفاوت بودند تا امنیت را برقرار کند. رضا شاه پس از به قدرت رسیدن بر همان سیاست خارجی که اسلاف مشروطه خواه ادعا داشتند تکیه نمود و در پی بی طرفی در مقابل استعمارگران و تکیه به نیروی سوم برای مقابله با آنان و توازن در مقابل دو قدرت بود (شاکریان، ۱۳۹۶: ۳۵-۴۰). وی در ابتدا در پی رابطه با امریکا بود و با دعوت مشاور مالی از امریکا به نام میلسپو تلاش برای ایجاد این رابطه به عنوان متحد و نیروی سوم برای مقابله با دو قوای روس و انگلیس برآمد. حضور مستشاران امریکایی جزئی از روند نوسازی در دوره رضاشاه بود که در امور نظامی بارزتر بود. از انجاییکه صعود دولت پهلوی در راس قدرت از طریق نیروی نظامی به وقوع پیوست و رضاخان قدرت خود را بر ارتش استوار ساخت لذا توجه ویژه‌ای به تقویت نیروی نظامی داشت. پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه که با حمله متفقین به ایران مواجه شد به زولت رئیس جمهور امریکا متوسل شد. در این دوره مستشاران مختلفی مانند، میلسپو، شریدان، دکتر ویندوزر، سرهنگ نوی ورث در پست‌های مختلفی استخدام شدند (بیگدلو، ۱۳۹۲: ۷۸-۷۶).

اما خیلی زود امریکایی‌ها نشان دادند که علاقه چندانی به این رابطه ندارند. اما المان گزینه دومی بود که در آن زمان پهلوی اول به دنبال رابطه و تکیه بر این کشور به عنوان نیروی سوم برآمد. در خصوص علت گرایش رضا شاه به المان مهمترین علت سیاست نیروی سوم بود که به علت تنفر عمومی از استعمارگران روس و بریتانیا زمینه مناسبی در جامعه ایران داشته است و دولت‌ها معمولاً برای جلب رضایت عمومی و حمایت مردم از تاکید بر این امر ناگزیر بوده‌اند. در این زمان که به خاطر به رسمیت شناختن

استقلال ایران محبوبیتی ویژه کسب کرده بود نفوذی سهل و آسان در جامعه ایران به دست آورد. همچنین المان یکی از کشورهای صنعتی پیشرفته‌ای بود که در آن زمان شاه پهلوی نیز تمایل شدیدی به صنعتی کردن کشور داشت و خواهان کشوری بود که به راحتی این امکانات را در اختیار او قرار دهند (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۴۷). المانی‌ها در زمانی که باید در ایران سازندگی انجام می‌گرفت در جهت صنعتی کردن کشور کمک‌های مهمی را انجام دادند. در سال ۱۹۲۷ میلادی امتیاز حمل پست هوایی در سراسر ایران به شرکت المانی یونکرس داده شد و در سال ۱۹۲۸ نیز ساخت قسمتی از راه آهن شمال به مقاطعه کاران المانی داده شد و سرانجام در ۱۹۳۰ اداره امور بانکی ملی ایران به کارکنان المانی واگذار گردید (مدنی، ۱۳۸۶). از جمله دلایل دیگر گرایش رضاشاه به المان به قدرت رسیدن هیتلر و افکار ناسیونالیستی و قدرت طلبی و دیکتاتوری وی بود که با افکار رضا شاه هماهنگ بود. همچنین در این زمینه مساله تجارت جهانی ایران و بحران اقتصادی جهانی نیز تاثیر گذار بوده است که در پی انعقاد قراردادهای دو جانبه تجاری و مبادله کالا و حمایت از صنایع داخلی بسیار متفاوت‌تر از دوره‌های قبلی بود (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۴۷). شاید از آخرین علت‌های گرایش به المان را بتوان تاکید بر تمایل رضاشاه به استفاده از تجهیزات نظامی آلمان برای ساخت یک ارتش قدرتمند دانست تا به سرکوب شورش‌ها و جنبش‌ها به خصوص عشایر داخلی بپردازد. در کل باید گفت گرایش ایران به المان در زمان رضا شاه بیشتر از آنکه از جهت نیاز و ارادت باشد از جهت سیاست بوده است (فرخ، ۱۳۴۷: ۴۵۷). در نتیجه رضا شاه در دوران حکومت خود سیاست تقلید و سرسپردگی را از روس و انگلیس کنار گذاشت و با اندیشه‌های ملی‌گرایانه در پی اتحاد با یک نیروی سوم حرکت کرد و سیاست خارجی ایران را به سمت دوستی با المان حرکت داد. وی قصد داشت با المانی‌ها و بحث نژاد آریایی آنها، شکست تاریخی و حقارت ایران را جبران کند که در این راه بیش

از هر چیزی توسل به اقدامات نظامی می‌کرد و طبیعی بود که به کشورهای نام برده به خصوص از نظر نیاز نظامی و تامین قوای نظامی به عنوان یک نیروی سوم گرایش پیدا کند. او در یک اقدام استبدادی، مطلقه و محاسبه بسیار غلط استراتژیک به سمت اتحاد با المان نازی حرکت داد که سرانجام المانی‌ها در جنگ جهانی دوم شکست خوردند و ارتش متفقین وارد ایران شد و بار دیگر تمامیت ارضی ایران زیر سوال رفت و یکی از بزرگترین حقارت‌ها را ایرانیان تجربه کردند (شاکریان، ۱۳۹۶: ۴۰). گرایش رضا شاه در دوران سلطنتش به نیروی سوم اگر نگوییم که کاملاً از روی روحیه جنگ طلبانه‌اش بوده است باید گفت که تا حدود بسیار زیادی از روی احساس نیاز و کمبود تسلیحات نظامی و تلاش برای تمرکز قدرت در دست دولت بوده است و لذا گزینه‌ای را انتخاب نمود که شاید در ابتدا کاملاً امیدوارانه حرکت کرد اما سرانجام به دلایل داخلی و خارجی خود المان این انتخاب به ضرر ایران تمام شد. چه بسا اگر رضاشاه به جای توسل به نیروی سوم می‌توانست با تغییر سیاست و عبرت از پادشاهان قاجار به کنترل و تسلط بر ایران بپردازد و ایران را از زیر یوق استعارگران روس و انگلیس نجات دهد. اما این سیاستی بود که در طول دوره‌های پادشاهان ایران رواج داشت تا به جای اتخاذ سیاست‌های ملایمتر برای تسلط بر ایران و بیرون راندن روس و امریکا به نیروی سوم روی آورند و نتیجه آن هیچگاه بر وفق مراد منافع ملی ایران نبوده است.

#### ۷- پهلوی دوم و گرایش به نیروی سوم

در سال‌های پایانی حکومت رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی یعنی دوران پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین و نفوذ بسیار زیاد انگلستان و شوروی در ایران، رهبران سیاسی کشور را دچار مشکلات فراوانی کرد و آنها را وادار به یافتن راه حلی برای فرار از وضعیت موجود کرد که تنها راه حل استفاده از نیروی سوم در سیاست



خارجی بود. خارج از ذهن نیست که اگر بازهم پهلوی دوم نتواند از پدر خود و شاهان قبل از آن درس عبرت بگیرد و سیاستهای خود را تغییر دهد بی تردید تنها گزینه باقی مانده گرایش به نیروی سوم می‌شود. دوران محمدرضا شاه به خصوص در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ که سال‌های اشغال، قحطی و بحران، دوران نهضت ملی و دوران ثبات است. ( فرخ پی، ۱۳۹۱: ۵۹-۵۸). در این دوره نیز پس از ناامیدی از المان و خارج شدن المان از تنازعات جهانی و بین‌المللی، کشور تازه نفسی به میدان آمده بود که شاید در ابتدا شاه انرا تنها متحد خود می‌پنداشت. در این دوره هرج مرج داخل کشور بیش از گذشته بود و ضعف‌های داخلی نیز بدتر شده بود این درحالی بود که کشورهای دیگر به برخی توانایی‌ها و پیشرفت‌های نظامی و اقتصادی دست یافته بودند ایران در مقابل برخی از این کشورها از نظر اقتصادی و نظامی بسیار ضعیف بود باید توجه داشت که عدم مدیریت درست اقتصادی درآمدهای ایران نیز خود دلیلی مزین بر ناتوانی ایران به حساب می‌آید. محمدرضا شاه امریکا را به عنوان متحد خود در این عرصه برای مقابله با استعمارگران قلمداد می‌کرد و نسبت به دو کشور روس و انگلیس نیز سیاست موازنه مثبت را در نظر گرفت. در این دوره در زمان نخست وزیر قوام برای جلب نظر امریکا به امضای قرارداد پرداختند. از آنجا که نقش بریتانیا هم در داخل و هم در عرصه بین‌المللی کاهش یافته بود این امر فرصت را برای امریکا فراهم کرد تا این خلاء را پر کند و امریکا با بازی‌های سیاسی خود به عنوان نیروی سوم از قبیل حضور مستشاران امریکایی مانند شوستر و میلسپو و ... توانست در باز پس گرفتن اذربایجان و رد موافقتنامه نفت با شوروی اولین گامهای حضور خود در ایران را بردارد و باعث تضعیف قدرت دو استعمارگر کهنه در ایران گردد که این امر برای جامعه عمومی ایران در آن زمان بسیار مطلوب بود. از سویی نیز با تصویب اصل چهارم ترومن و امضای تفاهمنامه میان رزم ارا و گریدی منجر به افزایش محبوبیت امریکایی‌ها در اذهان عموم

شد. اگرچه امریکا در این سالها به شاه یاری داد تا در راه سوی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی باز کند و ساختار سیاسی را حفظ کند اما آنچه که واضح است امریکا با یک برنامه دراز مدت در پی کوتاه کردن دست استعمارگران قدیمی پرداخت تا خود به شکلی کاملاً مدرن به استثمار و چپاول سرمایه‌های ایرانی بپردازد (فرخ پی، ۱۳۹۱: ۳) در این دوره دولت ایران برای خروج از قحطی و بحران سیاسی اقتصادی راه دیگری به جز تکیه بر یک نیروی سوم نداشت و با کمک‌هایی مانند اعطای وام و افزایش صادرات شکر و گندم توسط امریکا ایران را از بحران خارج ساختند. همچنین امریکا در این مقطع مقدمات خروج نیروهای اشغالگر روس و انگلیس که از شمال و جنوب ایران را مورد حمله قرار داده بودند فراهم کرد (فرخ پی، ۱۳۹۱: ۳-۴).

ترس از شوروی از آغاز وارد نیروهای نظامی متفقین به ایران باعث شد که ایران در پی کمک ایالات متحده امریکا بر علیه اشغال بخشی از خاک ایران از سوی شوروی برآید. همچنین تا سال ۱۹۵۳ نیز در درون ایران گروههایی با اختلافات ایدئولوژیکی درگیر تقلا قدرت بودند به طوریکه گروههای مارکسیستی ملی‌گرا با رهبری مصدق و در پیوند با روحانیون مذهبی بودند درگیر رقابت با نیروهایی بودند که با محوریت شاه قدرت مسلط شده بودند. در این میان شاه برای بقا به حمایت و اتحاد امریکا احتیاج داشت و همچنین در مقابل ایالات متحده نیز برای تداوم و گسترش نفوذش در ایران می‌بایست به بقای شاه کمک کند. در عرصه بین‌المللی نیز شاه و امریکا از قدرت گرفتن شوروی ترس داشتند و این امر باعث نزدیکتر شدن آنها به هم شد. در داخل ایران هم نیز شاه نیروهای مارکسیستی را طرفدار شوروی می‌خواند و به شدت نگران گرایش آنها به شوروی بود. در سطح منطقه و خاورمیانه هم شاه ایران و هم امریکایی‌ها دریافتی مشترک از نگرانی‌های امنیتی در خاورمیانه مانند پادشاهان محافظه کار عرب داشتند که مجموعه این عوامل باعث نیاز ایران به یک نیروی سوم و اتحاد امریکا و شاه با یکدیگر

گردید ( جعفری ولدانی، پیرهادی، ۱۳۹۵: ۸۴-۸۶). با عطف به موارد نام برده به دور از ذهن نیست که با ادامه دار بودن وضعیت هرج مرج مدیریتی و عواقب ناشی از آن استعمارگران نیز در دوره پهلوی در پی منافع خود باشند و شاه پهلوی نیز به نیروی سوم گرایش پیدا کند و بازهم نتیجه معکوسی را برای ایران داشته باشد.

### ۸- نتیجه گیری:

زمان قاجار و پهلوی در عرصه داخلی و خارجی دو عامل ساختار و کارگزار دچار تحولاتی اساسی شدند حتی در برهه ۳۰ای با فروپاشی نظام پنج قطبی و به میان آمدن بازیگران جدید و تغییر در کارگزاران باز هم شاهد تاثیر پذیری دوسویه ساختار و کارگزار در ساختار نظام بین الملل هستیم که این امر برای کشورهایی مانند ایران باعث ایجاد تنش ها و چالش هایی می شود که در نهایت تغییر در رفتار و سیاست خارجی کشورها را به بار می آورد در ایران نیز در حین اینکه به عنوان یک کارگزار در عرصه بین المللی عمل میکند اما عدم دستیابی به قدرت ملی به طور مداوم، همیشه باعث نیاز به نیروی سوم در عرصه بین المللی و حتی داخلی در دوران قاجار و پهلوی گردیده است. برای مثال پس از فروپاشی شوروی ما شاهد تمایل ایران به المان برای نیروی سوم هستیم که در مقابل انگلستان، و در برهه هایی در گذشته اتریش، سوئیس و بلژیک از آن به مثابه یک اهرم استفاده از اوایل حکومت قاجارها بر ایران، رقابت شدید دول استعمارگر غرب برای نفوذ در این کشور و حفظ و حراست از منافع خود در این منطقه آغاز شد. به همین خاطر دولتمردان این سلسله سعی می کردند با یاری گرفتن از قدرت دیگری و درگیر کردن آن در سیاست خارجی ایران از فشار دولت های روس و انگلیس کم کنند و فضایی برای نفس کشیدن به وجود آورند. بر همین اساس ناصرالدین شاه قاجار متوجه آلمان شد و با مسافرت به اروپا و این کشور، سعی کرد که این دولت را به مناسبات ایران

وارد نماید و در عین حال با کمک گرفتن از این کشور در زمینه نظامی و خرید تجهیزات و استخدام کارشناس نیم‌نگاهی هم به پیشرفت، توسعه و توانمندسازی ایران داشته باشد، اما در این راه مشکلاتی وجود داشت که مانع تحقق این اهداف می‌شد: اولاً اینکه صدراعظم آن روز آلمان، بیسمارک، به صراحت اعلام کرد که ایران خود باید توانا شود؛ یعنی حاضر نبود که منافع خود را برای پیشرفت ایران و مناسبات گسترده با این کشور به خطر بیندازد و با دول دیگر چون روس، فرانسه و انگلیس درگیر شود. در واقع بیسمارک سیاست خارجی خود را براساس منافع ملی آلمان و توازن دول قدرتمند اروپایی تنظیم می‌کرد که به قول خودش هر لحظه امکان تغییر و دگرگونی داشت. از سوی دیگر آلمان به دلیل نیاز به مواد خام ایران برای صنایع خود در بخش اقتصاد، با تشویق تجار این کشور به سوی رابطه با ایران حرکت می‌کرد، البته آلمان بی‌میل نبود که با ایجاد پایگاه‌های اقتصادی، فرهنگی و کسب امتیازات سودآور مثل راه‌آهن صاحب نفوذ شود و در این خصوص هم اقداماتی با همکاری ملی‌گرایان ایران انجام داده بود؛ چون در این مقطع آلمان دارای سابقه استعماری نبود و از طرف دیگر تنفر شدید ایرانیان از سیاست‌های استعماری روس و انگلیس و تلاش برای رهایی از این فشار، قدرت مانور آلمان را بیشتر می‌کرد. اما مورد دیگری در این روابط تأثیرگذار بود، و آن هم عبارت بود از مخالفت دول استعماری روس و انگلیس با ایجاد و گسترش این ارتباطات؛ چراکه پاگیری این مناسبات با منافع آنان در تضاد بود و می‌توانست دیگر مناطق تحت نفوذ آن‌ها از جمله هند را به خطر اندازد. به همین خاطر به‌طور آشکار و پنهان با این روابط مخالفت می‌کردند. در حکومت پهلوی اول و تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد سیاست‌های امریکا در قبال ایران حول محورهای زیر تنظیم شده بود:

۱. پذیرش انگلستان به عنوان قدرت مسلط بر ایران
۲. تلاش متمرکز برای جلب اعتماد دولتمردان و روشنفکران ایرانی

۳. پشتیبانی از رضاخان و تصمیمات وی

۴. تلاش برای افزایش نفوذ خود در ایران

رضاشاه در این دوره قصد داشت از آلمان به عنوان نیروی سوم بهره بگیرد، البته قبل از آلمان، او سعی کرد امریکا را در این قضیه وارد کند که به خاطر سیاست خاص امریکا این تصمیم به شکست انجامید. با این حال کارآیی فنی آلمان و حسن استقبال آن کشور از کمک به ایران در زمینه احداث صنایع اساسی چون نساجی، حمل و نقل و فروش تسلیحات نظامی موقعیت خوبی را برای آن کشور پیش آورد. حضور گسترده آلمانی‌ها در ایران و خدمات و فعالیت‌های فراوان آنان در بخش‌های مختلف اقتصادی و تجاری موجب گشت ایرانیان خاطره خوبی از آلمان‌ها داشته و نظر آنان نسبت به آن کشور مثبت باشد. از سوی دیگر بازار گسترده ایران و مواد خام این کشور باعث شده بود آلمان نگاه خاصی به این کشور داشته باشد و از نظر سیاسی با عنایت به موقعیت منحصر به فرد ایران در منطقه خاورمیانه، آلمان بی‌میل نبود که بتواند پایگاه و جایگاهی برای آینده خود در این کشور و ناحیه به دست آورد و شاید از رقیبانی که دنیا را بین خود تقسیم کرده بودند، جا نماند. البته روابط ایران با آلمان در این دوره، به خاطر فعالیت دانشجویان ایرانی در آلمان که با مرام کمونیستی علیه رضاشاه و ایران در مطبوعات و مراکز پیش‌دانشگاهی مشغول فعالیت بودند، دچار موانعی جدی گردید و روابط فرهنگی، سیاسی و تجاری دو کشور در معرض خطر و قطع ارتباط قرار گرفت که البته با اخراج فعالان سیاسی مخالف ایران و اجازه فعالیت ندادن به دانشجویان ایرانی از سوی آلمان و اعزام کمترین دانشجویان از سوی ایران به این کشور و کنترل آنان و در نهایت نیاز اقتصادی طرفین به همدیگر این روابط ادامه یافت و در دوره هیتلر ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد.

در پایان می‌توان به علت اجازه انگلستان به توسعه این روابط اشاره کرد. این کشور تمایل داشت که آلمان روابط اقتصادی و پویایی تجاری خود را توسعه دهد تا قدرت پرداخت

غرامت جنگ جهانی اول را داشته باشد و از حالت انزوا خارج شود و چه بسا بتواند آن را در مقابل شوروی انقلابی قرار دهد و از سوی دیگر بدون آنکه مستقیم و علنی به رضاشاه کمک کند تا احساسات مردم تحریک گردد از طرف آلمان این کار انجام شود و ظاهراً انگلستان کاره‌ای نباشد. شوروی نیز، با توجه به تز انقلاب خود، رضاشاه را فردی انقلابی دانست که در حال گذر از مرحله فئودالی است. به همین دلیل از او حمایت ضمنی می‌کرد و مانعی در ایجاد این ارتباط به وجود نمی‌آورد و به راحتی راه ترانزیت ایران – آلمان را مهیا می‌کرد؛ چرا که درآمد اقتصادی نیز برای این کشور به همراه داشت. در دوره ترومن رقابت با انگلیس توان خود را صرف جلوگیری از نفوذ کمونیست به ایران کند. اما در دوران آیزنهاور یعنی در دوران افول تمامی رقبای امریکا در اثر جنگ جهانی دوم، این کشور قصد کرد تا ایران را مرز دیوار آهنین اتحاد جماهیر شوروی قرار دهد. درست در همین مقطع زمانی نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران ابعاد تازه‌ای یافته و با پیوند نیروهای ملی با مذهبیبون، دولتی قدرتمند و مستقل در حال شکل‌گیری بود. اما با وجود تمایل مصدق به امریکایی‌ها دکترین امریکا مخالف تشکیل دولت قدرتمند و مستقل در ایران بود و از همین رو به بهانه احتمال نفوذ کمونیست و تحرکات حزب توده حادثه موسوم به کودتای ۲۸ مرداد با مدیریت سازمان C.I.A امریکا انجام پذیرفت. بدون هیچ شک و شبهه‌ای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه عطفی در روابط ایران و امریکا به حساب می‌آید. محمد رضا پهلوی که بازگشت خود به ایران و استمرار دوران پادشاهی خود را کاملاً مدیون نقش آفرینی امریکا می‌دانست کوشید تا وفاداری خود به ابرقدرت نو پدید جهان را اثبات کند. در اساس ایدئولوژی نظامی‌گری دولت پهلوی، ارتش سرچشمه و منبع امنیت کشور بود. شاه بر این باور بود که تمرکز سیاسی و توسعه اقتصادی تنها از راه توانمندی نظامی میسر و آمادگی نظامی بهترین یا تنها راه دستیابی به پیشرفت پایدار است. از اواخر دهه ۱۳۴۰ هـ.ش در چارچوب سیاست خارجی

ایران و متناسب با اهداف و جهت‌گیری آن، ارتش و وظایف جدیدی عهده‌دار شد. تحکیم موقعیت داخلی دولت مطلقه و ایجاد ثبات در سیاست‌های داخلی در کنار تقویت منابع مالی و مساعدت شرایط بین‌المللی، افق‌های جدیدی در توسعه قدرت و مرزهای منافع ملی ایران به وجود آورد. تقویت روزافزون نیروهای هوایی و دریایی، گسترش نیروی زمینی، تجهیز آنها به تسلیحات سنگین، پیچیده و مدرن و انجام مأموریت‌های نظامی در منطقه خلیج فارس و خارج از آن، همگی در ارتباط با تحول در سیاست خارجی ایران و ایفای نقش‌های جدید قابل توضیح هستند. این تحولات، با ساخت دولت مطلقه و تمرکز قدرت، تعیین اهداف و سیاست‌های خارجی ایران به وسیله شاه و نبود نظارت و مشارکت نهادهای مستقل در فرآیند تصمیم‌گیری مرتبط بود.

### منابع

۱. اندیشکده راهبردی تبیین (۱۳۹۴). پیامدهای مخرب همگرایی اعراب و رژیم صهیونیستی بر امنیت ملی ایران چیست؟، مجموعه مقالات ۲۰ اسفند ماه، صص ۱-۱۲.
۲. اعتمادی، سید یوسف، قرارداد ترکمنچای و آثار آن در جامعه ایران، مجله سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۱-۷۲، صص ۸۵-۸۷.
۳. بیگدلو، رضا (۱۳۹۲). مستشاران نظامی امریکا در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ه- ش)، فصلنامه مطالعات تاریخی انتظامی، سال اول، شماره ۱، تابستان، صص ۷۶-۹۵.
۴. پیرا، فاطمه (۱۳۷۹). روابط ایران با المان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. حمیدی، سمیه و قاسمی، زینب (۱۳۹۴). راهبرد امنیتی قدرت‌های منطقه‌ای ایران، ترکیه و اسرائیل در قبال بحران سوریه، دوفصلنامه مطالعات بیداری اسلامی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان، صص ۶۱-۷۷.

۶. جعفری ولدانی، اصغر و پیرهادی، محسن (۱۳۹۵). جایگزینی نفوذ امریکا به جای انگلیس در ایران (۹۷۹۱-۳۵۹۱)، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره ۲۲، صص ۵۹-۹۹
۷. شاکریان، احترام (۱۳۹۶). علل گرایش قاجار و پهلوی اول به نیروی سوم، رشد آموزش تاریخ، دوره هجدهم، شماره ۳، بهار، صص ۴۰-۴۰
۸. دوئرتی، جیمز (۱۳۸۸)، فالتزگراف، رابرت؛ نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس
۹. ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ، تهران: نشر نی.
۱۰. زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین و معین.
۱۱. کاووسی عراقی، محمد حسن (۱۳۸۱). گذری بر معاهدات گلستان و ترکمنچای و پیامدهای آن، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال سوم، تابستان، شماره ۱۱، صص ۷۱-۹۱.
۱۲. فرخ، مهدی (۱۳۴۷). خاطرات سیاسی فرخ، به کوشش پرویز لوشانی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۳. فرخ پی، فروغ (۱۳۹۱). نیروی سوم و روابط خارجی ایران در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۴۰، پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا.
۱۴. قوام، سید عبدالعلی و ایمانی، همت (۱۳۹۰). نظریه‌ی رئالیستی اتحاد در روابط بین‌الملل، مجله رهیافت سیاسی بین‌الملل، صص ۳۷-۶۶.
۱۵. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، سمت
۱۶. معاهده پاریس و جدایی افغانستان از ایران (۱۳۹۳). هما، شماره ۹۹، خرداد ماه، صص ۳-۳
- ۱.



۱۷. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۸۶). روابط ایران و المان در تاریخ معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، کد مطلب ۱۱۲۱۷
۱۸. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹). تحول در نظریه موازنه قوا، ترجمه: غلامعلی چنگی زاده، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه فرهنگ مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۱۹. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۹). تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۰. نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۵). ایران و جهان، جلد سوم، تهران، نشر هما.